

نوشته: سید جعفر مرتضی‌عاملی

ترجمه: عبدالعلی صاحبی

### مشارکت گروه‌های مخالف در حکومت

شاید برای ما درست باشد که: افرادی مانند سلمان فارسی و عمار یاسر و مالک اشتر و دیگران را از گروهی به‌شمار آوریم که با حکومت وقت (حکومت خلیفه اول و دوم و ...) مخالفت می‌کردند و آن‌را مورد اعتراض و انتقاد قرار می‌دادند زیرا این افراد و نظایر آن با استناد به بسیاری از مواضع و سخنان و نصوصی که از پیامبر اکرم (ص) دیده و شنیده بودند، عقیده داشتند که رهبری جامعه پس از آن حضرت، حق امیر مؤمنان علی (ع) می‌باشد، همچنین معتقد بودند که دیگران در این مورد به‌حق آن حضرت تجاوز کردند و بدو ستم روا داشتند و خلافت را به‌خود اختصاص دادند.

ابن ابی‌الحدید معتزلی حنفی برای ما از براء بن عاذب نقل می‌کند که: وقتی با ابوبکر بیعت شد، (شیوه کار آنان در رأی‌گیری) از نظر عقلی بر من ناپسند آمد و با شتاب بیرون آمدم تا به بنی‌هاشم رسیدم و در را بسته یافتم تا آن‌جا که می‌گوید:

پس صبر کردم و از آنچه در درونم می‌گذشت رنج می‌بردم و در همان شب: مقداد، سلمان، ابوذر، عبادة بن صامت، ابوالهیشم بن تیهان، حذیفه و عمار را دیدم که می‌خواستند دوباره امر خلافت را در میان مهاجرانی که به‌خلافت علی (ع) معتقد

بودند مطرح کنند و به رأی زنی پردازند»<sup>۱</sup>.

علاوه بر روایت یادشده نصوص دیگری وجود دارد که مخالفت این گروه را با انحراف امر خلافت از علی (ع) را بروشنی نشان می‌دهد (وکسانی که طالبند به آن نصوص مراجعه کنند).

### پرسش روشن

در این جا سئوالی مطرح است که ناگزیر باید بدان پاسخ گفت :

پرسش این است که : همین افراد (سلمان، مقداد و ...) و کسانی را که با آنان هم عقیده بودند می‌بینیم که در تشکیلات حکومتی، مقام و پستهای مهمی داشتند<sup>۲</sup> در صورتی که آن را مشروع نمی‌دانستند و مخالف آن بودند، به عنوان نمونه عمار یاسر در کوفه و سلمان فارسی در مداین استاندار بودند، و مالک اشتر و حذیفه فرماندهی ارتش را بر عهده داشتند، و در جنگها شرکت می‌کردند و همچنین ...

در حالی که آنچه از گروه مخالف (حکومت) پسندیده بود و انتظار می‌رفت این بود که با حکومت قطع رابطه کنند و از مشارکت در آن سرباز زنند، همان‌طور که دوستان و هواداران حکومت، مراکز دولتی را به خود اختصاص می‌دهند و به دشمنان اجازه نمی‌دهند که در آن مراکز راه یابند، پس سبب مشارکت این افراد چیست؟ و چرا این پستها را می‌پذیرفتند؟!

### پاسخی روشن

برای پاسخ به سئوال مطرح شده اشاره به نکات زیر ضروری است :

الف : این افراد که نخبگان خیرخواه، و پیشگامان آگاه در میان اصحاب

۱- شرح نهج البلاغه معتزلی حنفی، ج ۱، ص ۲۱۹-۲۲۰ و ج ۲، ص ۵۱-۵۲.

۲- معتزلی حنفی در شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۳۹ به این مسأله اشاره می‌کند.

رسول اکرم (ص) بودند، و در رأس آنان آقا و امیر و پیشوایشان علی (ع) قرار داشت ... تربیت یافتگان اسلام و در تعالیم آن ذوب شده بودند و به چیزی جز خشنودی خداوند سبحان و آشکار شدن دین و پیروزی حق اهمیت نمی‌دادند، اینان جز برای خدا خشمگین نمی‌شدند، و غیر از خشنودی خدا چیزی آنان را خشنود نمی‌ساخت، اگرچه این امر برای آنها سخت و ناگوار بود.

اگر علی (ع) مصیبت‌های سخت و فراوانی را که معروف و مشهور است و در کتابها نوشته شده است، تحمل می‌کند،<sup>۴</sup> و اگر همین علی (ع) پس از بیست و پنج سال شمشیر از نیام می‌کشد و در جنگ‌های خانمان بر اندازی که دهها هزار نفر قربانی می‌گیرد، شرکت می‌کند، هم‌هش برای رضای خداوند بوده است، از این رو وقتی امام (ع) رضا خدا را در سکوت می‌بیند، سکوت اختیار می‌کند و می‌فرماید: «تا زمانی که امور مسلمانان منظم باشد من خلافت را تسلیم دیگران می‌کنم»<sup>۴</sup>. ولی هنگامی که احساس می‌کند تکلیف شرعی او جنگ است، لحظه‌ای تردید و سستی به خود راه نمی‌دهد (برای رضای خدا به جنگ می‌پردازد).

اصحاب پاک و برگزیده آن حضرت نیز چنین حالتی داشتند، زیرا آنان هم به کاری اقدام نمی‌کردند مگر آن که در آن کار خشنودی خداوند سبحان و گسترش و ترویج دین و خیر و صلاح بندگان خدا را می‌دیدند.

ب: پس از بیان موضع علی (ع) و اصحابش نسبت به حکومت، محققاً آن بزرگوار و صحابه نیکو کارش رضوان الله تعالی علیهم، بر این عقیده بودند که اسلام، منفی‌گرایی را به خاطر خود منفی‌گرایی طرد می‌کند؛ زیرا معنای آن ناتوانی و شکست و گریز از روبرو شدن با واقعیتها و تحمل مسؤلیت در مقابل واقعیتهاست، چون این منفی‌گرایی زیانبار و کشنده و مرگبار می‌باشد.

۳- الموفقیات، ص ۶۱۲ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۹، ص ۱۶.

۴- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۷۳، ص ۶۳.

همچنان که این اصحاب برگزیده، در حکومت، سود شخصی و خواسته فردی را در نظر نداشتند تا به خاطر آن و در راه آن فداکاری کنند، بلکه خود را در مقابل آن مسؤول می دانستند و آن را فرصتی تلقی می کردند تا با خدمت به بندگان خدا خشنودی او را فراهم آورند، همچنین معتقد بودند که موضع مثبت گرفتن اساس زندگی، پیک عمل و راه رهایی است. تا آنجا که گاهی به منظور چیره شدن بر مشکلات و برطرف کردن موانع از سر راه کارکنان، مواضعی اتخاذ می کردند که بظاهر موضعی منفی می نمود ولی موضعی مسؤولانه بود و هدفش مثبت و سازنده و نتایج آن با خیر و برکت همراه بوده است.

به خاطر مطالب یاد شده است که همه از امیر مؤمنان علی (ع) که طعم تلخیها را چشیده بود یعنی حقش را غصب کردند و همسرش را از ارث و بخشش پدرش محمد (ص) محروم ساختند، انتظار داشتند به تعبیر خود حضرت، آنان که مقام و منزلت او را کوچک شمردند، رفتارشان صد درصد منفی باشد.

اما می بینیم که آن حضرت برخلاف تصورات و انتظارات دیگران می کوشد تا با غاصبان حق خویش روابط نسبتاً طبیعی برقرار کند، در بسیاری از کارها در حد معینی شرکت فرماید، و نسبت به آنان خیرخواهی کند، و در هر فرصتی که به دست می آورد نظر اسلام ناب را در مورد هر امر کوچک و بزرگی اعلام دارد و در کمک به آنان در هر موردی که نصرت دین و خیر و صلاح مسلمین باشد، دریغ نفرماید سپس برای این رفتار ضابطه ای به شرح زیر بیان می فرماید: «به خدا سوگند تا زمانی که امور مسلمانان بر مدار امن و صلاح باشد (بچرخد) و بر هیچ کس جز من ستمی نرود خلافت را (به دیگری) وامی گذارم تا از پاداش این (چشم پوشی از حق خود) و فضیلت آن برخوردار شوم، و از زیور و گوهر دنیا که شمارا به میدان همچشمی کشانده است

۵- الموفقیات، ص ۶۱۲؛ القسم الخائِع من الموفقیات . و شرح نهج البلاغه معتزلی (ابن

ابی الحدید)، جلد ۹، ص ۱۶.

رو بر تافته باشم»<sup>۶</sup>.

لیکن این همکاری و مشارکت به منظور نگهداری خط اصیل رسالت خود و تداوم اظهار مظلومیت بود. آری! این همان مشارکت سازنده‌ای است که در خط رسالت و خدمت به آن قرار دارد.

اما هنگامی که آن مشارکت تأیید فعالیت‌های نامشروع حکومت باشد یا به تعبیری سبب یا عامل مساعدی در به‌کرسی نشاندن انحرافها، و زیاد دور شدن از خط اصیل اسلامی شود، به گونه‌ای که انسان به صورت ابزاری در اختیار حکومت درآید و از او برای پایه‌گذاری انحرافهای خود و تزکیه اشتباهاتش بهره جوید، یا از آن صورت ظاهری بسازد که در پشت آن انواع فساد و ظلم، گمراهی، بدعت و بی‌دینی ... را پنهان کند، این گونه مشارکت، خیانتی به امت و دین و انسانیت انسان محسوب می‌شود، هر چند وی از نظر شخصیت و رفتار و سلوک فردی شریف و بزرگ، و در ملکات روحی مخصوص به خود، متعادل و پسنیدیده باشد.

بدان سبب است که می‌بینیم ائمه علیهم السلام نه تنها در حکومت اموی و عباسی شرکت فرمودند و دست کمک و همکاری به طرف آنها دراز نکردند ... بلکه کوچکترین کمک و تأیید ایشان را تا آن اندازه که شخصی شترانش را برای حج به حاکم اجاره دهد که لازمه‌اش دوست داشتن بقای حاکم ظالم تا پایان مدت اجاره است همین مقدار (همکاری) را از گناهان کبیره و جنایات بزرگی به‌شمار آورده که ممکن نیست در آن سهل‌انگاری و چشم‌پوشی شود.

۶- والله لإسلمن ما سامت امور المسلمین، ولم یکن فیها جورٌ إلا علی خاصّة، التماساً لأجر ذلک وفضله و زهداً فیما تنافستوه من زخرفه و زبرجه. نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۱، خطبه ۷۱، ص ۱۲۰-۱۲۱.

۷- اختیار معرفة الرجال، معروف به رجال کشی ص ۴۱ و قاموس الرجال، جلد ۵، ص ۱۲۷؛ آرشیح محمدتقی شوشتری.

ج : امّا در صدر اسلام که زمان تأسیس و اثبات و عمق بخشیدن به ارزشهای واقعی و اساسی اسلام بود، ایجاب می کرد که این اصول اساسی پی ریزی شود و عقاید و اندیشه ها نشأت بگیرد و به وجود آید، همان امری که لازمه اش طرح کردن و اثبات نمودن عقاید صحیح و حفاظت آنها و طرد کردن افکار وارداتی و غیر اسلامی بود . زیرا هر گونه انحراف یا مسامحه و چشم پوشی بزودی اثر خود را بر روی اصول و مفاهیم اساسی اسلام برجای می گذاشت و این تأثیرات به نسل یا امت خاصی اختصاص نداشت بلکه در طول روزگار و کلیّه اعصار باقی خواهد ماند .

این مسأله ضرورت وجود شخصیت قوی و کار آمد با گرایشهای روشن و داشتن خط و اسلوب صحیح را تأکید می کرد، که در افکار و آرای دیگران ذوب نشود و تصمیمات حکومت را کورکورانه اجرا نکند، بلکه همه چیز را با ترازوی حق و شرع بسنجد و رد یا قبول خود را بر اساس آن میزان (حق و شرع) قرار دهد .

آنگاه تاریخ همه این حوادث را ثبت می کند تا روزی فرارسد که امت در آن روز حوادث گذشته را گرد آورد و بتواند کارها را به اندازه و در جایگاه خود قرار دهد، انگیزه ها و عوامل را دریابد و شرایط و اوضاع را به منظور شناساندن اسلام مهیّا کند اگر چه به صورت تدریجی باشد چنان که این امر در سابق روی داده و همواره انجام خواهد شد .

د : لازم به تذکر است که پرداختن به این مأموریت و دست زدن به این وظیفه، عملی نمی شود مگر با نرمی توأم با صلابت و داشتن موضعی مثبت در چارچوبی معین و به اندازه ای که آثار خط سیاسی اصیل ضایع نگردد، و این گروه شایسته در آن ذوب و محو نشوند و افکار و دیدگاههایشان در اقیانوس جریانات مستهلك نشود، بلکه شخصیت و افکار و طرحهای واقعی خود را مطرح کنند تا جریانات را کنار بزنند و تابع خود سازد، تا پس از مدتی يك جریان آگاه و گردآورنده حتی در درازمدت به وجود آید .

با توجه به این که سیاست دولت و حکومتها این بود که نظایری برای اهل بیت (ع) و صحابهٔ پاک ایشان به وجود آورند، همانهایی که علمای امت و از بزرگان اصحاب رسول خدایند و گفتار پیامبر (ص) دربارهٔ شخصیت و فضیلت و دانش و تقوای آن بزرگواران اثر زیادی داشت که مردم به آنان روی بیاورند و از آنها بهره بگیرند و آنان را برای خود پیشوا و اسوه قرار دهند، لیکن نظام حاکم بویژه قریش تلاشها کردند تا مردم، اهل بیت و اصحاب رسول خدا را فراموش کنند. تا اشخاص دیگری که با برنامه‌های حکومت و نظرات آنها هماهنگی دارند به جای آنها جایگزین نمایند، و به اندازه‌ای از آنها مدح و تمجید به عمل آورند که مردم تصور کنند تنها شخصیت‌های امت و بزرگان و رجال و پاسداران اسلام اینانند هر چند که آنان در واقع از اسلام منحرف و به احکام آن جاهل و از مفاهیم و تعالیم آن بی‌خبر و ناآگاهند.

تا آنجا که مردم اهل بیت را از یاد ببرند و شعلهٔ علم آنان خاموش و فریاد رسا و آوازه‌شان قطع شود.

و حضرت امیر المؤمنین (ع) آنگاه که از فتوحات سخن می‌گفت به این حقیقت اشاره فرمود، در آن فتوحاتی که اگر برگزیدگان صحابه شرکت نمی‌کردند برای دین فرجام بدی داشت و برای مسلمانان ایجاد شر می‌کرد، لیکن مشارکت این گروه زمینه را آماده کرد تا بسیاری از افراد غیر عرب با تعالیم اسلام آشنا شوند، بلکه چند دهه‌ای از زمان نگذشته بود که علما و فقها و متفکران اسلامی از همین گروه پیدا شدند که حکومت می‌خواست آنها را بنده و بردهٔ خود سازد و بر دارایی و اموال آنها تسلط یابد.

آری امیر مؤمنان (ع) آنگاه که از فتوحات سخن می‌گوید به این حقیقت اشاره می‌کند: «... پس ما (آل پیامبر) از کسانی هستیم که یادمان از میان رفته است و شعلهٔ دانشمان خاموش شده و فریاد رسا و شهرت‌مان منقطع گردیده است تا آنجا که روزگار (مردم روزگار) علیه ما خوردند و نوشیدند و سالها و روزگاری با آنچه در آن بود

سپری شد و بسیاری از آنها که شناخته بودند، درگذشتند و خیلی از آنان که ناشناخته بودند رشد کردند و بالیدند»<sup>۸</sup>.

کافی است در این جا اشاره کنیم که قدر و منزلت حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام در میان امت از امور روشنی است که کسی آنرا انکار نمی کند، و امت بسیاری از گفته ها و مواضع پیامبر اکرم (ص) را درباره آن دو، شنیده و دیده است، و علی رغم آن که آن دو بزرگوار پس از پیامبر اکرم (ص) حدود چهل تا پنجاه سال زندگی کردند، در بین متونی که در دست داریم جز بندرت نمی یابیم که آن دو در مسائل فقهی و معارف اسلامی مورد سؤال واقع شوند یا چیزی در مورد یاد شده از آن دو بزرگوار نقل شود علی رغم آن که آن دو با مردم به سر بردند و با آنها داد و ستد داشتند و امت به قدر و منزلت و موقعیت و حق آنان آگاه بود.

با این حال جهل به مسائل اسلام و تعالیم آن به جایی رسید که امیرمؤمنان (ع) از آن چنین تعبیر می فرماید: از اسلام جز اسمی و از دین جز رسمی باقی نمانده است. چنانکه بعضی توضیح داده اند که از دین چیزی جز اذان نماز باقی نماند، و غیر آن از نصوصی که بخشی از آن را در مقدمه کتابمان به نام: الصحیح من سیره النبی (ص) یاد کرده ایم.

خلاصه مطلب آن که سیاست حکام بویژه قریش این بود که اهل بیت (ع) و نیکان صحابه پیامبر (ص) را از صحنه (حکومت) خارج کنند و در زمینه ها و فرصتهای مختلف دیگران را به جای آنان بگمارند.

با آن که مصلحت اسلام اقتضا می کرد که در برابر این سیاست مقاومت به عمل

۸- فتاكد عند الناس بناهة قوم، و خمول آخريں، فكنا نحن ممن حمل ذكره، و خبت ناره و انقطع صوته و صيته حتى اكل الدهر علينا و شرب، و مضت السنون و الاحقاب بما فيها، و مات كثير ممن يعرف، و نشاء كثير ممن لا يعرف. شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد معتزلى، جلد ۲۰، ص ۲۹۹.



آید و به ضعف کشانده شود، و لااقل صدا و فریاد اهل بیت و مردان مخلص اسلام را که همان صدای دین و پیام حق و نیکی است زنده و باقی نگاهدارد و به گونه‌ای که این صدا به گوش مردم ساده و عامی برسد، آنانی که اگر سخنی از پیامبرانشان بشنوند و آنچه را که آورده بشناسند موجب خوشبختی آنها می‌شود، چون دلیلی ندارد که تنها سخن دست‌پروردگان حکومت و صاحب هوسان و سیاستمداران مکار و جز آنها همانند: سمرق بن جندب، عمرو بن العاص، کعب الاحبار، ابن سلام، ابوهریره، و لید بن عقبه، و دیگران را بشنوند.

آری! چرا تنها از این اشخاص بشنوند، و در ذهنشان مفهوم نادرستی نقش بنده در حالی که اینان (اهل بیت و اصحابشان) نمونه‌های زنده مکتب تربیتی اسلام و منبع معارف و تعلیمات آن می‌باشند؟

چرا مردم با عمّار یاسر و سلمان و دیگر افراد از برگزیدگان صحابه و نیکان امت و علمای واقعی آشنا نشوند؟! بی‌شک اگر مردم به فطرت و عقل خود بازگردند بزودی یا بعد از مدتی قادر خواهند بود که به شناخت برسند و حق را تشخیص دهند آنگاه علمای حقیقی و افراد پاک را برگزینند و از متقلبان و هوسبازان و وعاظ<sup>۱</sup> السلاطین که دست‌پروردگان حکام و حکومتند دوری کنند.

اما پس از آن که پایه‌های اسلام پی‌ریزی شد و آثار و نشانه‌ها و شرایع و احکامشان ظاهر و آشکار گردید چنانکه در عصر اموی و عباسی چنین بود، زیرا مشارکت در حکومت به معنای کمک به ظلم و انحراف و نیک جلوه دادن جنایات و گناهانی بود که حکومت و حاکمان مرتکب می‌شدند و اینان (شرکای حکومت) به مثابه نما و ظاهری بودند که در پشت آن همه مفاسد را پنهان می‌کردند یا همانند کلنگی بودند که با آن پایه و اساس اسلام را ویران می‌ساختند، در این صورت مشارکت در حکومت و دراز کردن دست همکاری به سوی آنها جایز و روا نبود گرچه به این مقدار که شخصی شترانش را به حاکم برای امر حج کرایه دهد، مگر آن که در پست

حساسی باشد و بتواند خدمات بزرگی به اسلام و مسلمین ارائه دهد یا از ریشه کن شدن مؤمنان جلوگیری نماید یا لاقلاً از وجود آنها محافظت کند .

حال این محافظت یا مستقیماً به دست خودش انجام شود یا در مرکزی از حکومت باشد که از آن طریق، از نقشه‌ها و دسیسه‌های حکومت مطلع گردد، و بتواند با شیوه‌ای ملایم و آگاهی و احتیاط و احساس مسؤولیت با آنان برخورد نماید (خدمت کند).  
و این نبود مگر با اجازه مولایشان علی (ع) .

ابن شهر آشوب در این مورد می‌گوید : «عمر سلمان را به استانداری مداین گماشت ... ولی او نپذیرفت مگر پس از آن که از امیر مؤمنان (ع) اجازه گرفت، پس از آن به مداین رفت و در آنجا (والی) ماند تا وفات کرد»<sup>۹</sup>.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی